

# طلاق به خاطر چشم نگفتن

سیمافراهانی

تیش

## خواسته‌هایتان را منطقی بیان کنید

سارا شقاقی، روانشناس در این رابطه می‌گوید: این روزها دادگاه‌های خانواده میزبان زوج‌های جوانی است که با جنجال و اغلب به صورت توافقی خواستار طلاق هستند. معمولاً بیشتر زندگی‌های مشترک، کورکورانه، بدون شناخت و درک درست از زندگی مشترک و براساس تعبیر غلط از دوست داشتن تشکیل می‌شود. همین موضوع ارزش‌های بنیان خانواده را به نابودی کشانده و زمینه را برای بروز اختلافات اساسی در زندگی فراهم می‌کند. در اصل یکی از مشکلاتی که زن و شوهر با آن روبه‌رو هستند، نوع بیان احساسات و نظراتشان است. وقتی زن یا مرد از ابتدا، خواسته‌ها و علایق خود را با یکدیگر مطرح نمی‌کنند، نباید توقع داشته باشند طرف مقابلشان ذهن آنها را بخواند و متوجه شود او چه می‌خواهد و چه نظری دارد. زن و شوهر باید مهارت بیان احساسات و علایق خود آن‌هم به طور صحیح و منطقی را یاد بگیرند و در واقع بتوانند خواسته‌های خود را در نهایت آرامش و احترام با یکدیگر در میان بگذارند. اگر نظری دارند با احترام به طرف مقابل آن را بیان کنند. همچنین وقتی زن و مرد هر دو آرامش واقعی می‌خواهند باید بدانند که همیشه تحقق تک‌تک علایق و خواسته‌هایشان در زندگی مشترک میسر نیست. زندگی مشترک همیشه با احترام متقابل و تعامل به نتیجه مطلوب می‌رسد. زوجین باید یاد بگیرند که به یکدیگر علاقه گذاشته و بدانند مردسالاری و زن‌سالاری در دنیای امروز معنایی ندارد و زوجین در زندگی مشترک با اعتماد و تعامل می‌توانند موفق باشند.

محیا همراه شوهرش به دادگاه خانواده تهران رفتند تا برای همیشه ازهم جدا شوند. این زوج دلیل عجیبی برای جدایی داشتند. برای محیا شنیدن کلمه چشم از زبان شوهرش، آنقدر مهم بود که تصمیم گرفت به زندگی مشترکش برای همیشه پایان دهد. وی وقتی روبه‌روی قاضی دادگاه خانواده قرار گرفت درباره‌ی ماجرای زندگی‌شان گفت: آقای قاضی، شوهرم مثل مردهای دیگر نیست. ذره‌ای به من احترام نمی‌گذارد. با من خوب برخورد نمی‌کند و جلوی بقیه رفتار مناسبی با من ندارد. هرکاری به او می‌گویم انجام نمی‌دهد و به حرفم گوش نمی‌کند. آرزو به دلم مانده که شوهرم برای یکبار هم که شده در جمع به من بگوید چشم. وقتی مردان دیگر را می‌بینم که جلوی دیگران با همسرشان چطور رفتار می‌کنند واقعا دلم می‌گیرد و دوست دارم شوهرم نزد دیگران به من احترام بگذارد. ولی او همیشه برعکس این کار را انجام می‌دهد و وقتی چند نفر را می‌بیند شروع می‌کند به بی‌احترامی. هرچه می‌گویم به حرفم اهمیت نمی‌دهد و آبرویم را پیش بقیه می‌برد. یک بار هم نشده که به من بگوید چشم. در صورتی که در جمع دوستان و بستگانمان همیشه مردهای دیگر به همسران‌شان احترام می‌گذارند و در جمع به حرف آنها گوش می‌دهند. ولی علی‌برایش مهم نیست که من چه می‌گویم و چه می‌خواهم. نمی‌گویم که من دستور بدهم و او اجرا کند، ولی حداقل در جمع کمی برایم ارزش قائل شود. من هم از این رفتارهای خسته شده و تصمیم به جدایی گرفته‌ام. بعد از صحبت‌های این زن، شوهر وی به قاضی گفت: آقای قاضی من دوست ندارم در میان جمع به همسرم بگویم چشم و مثل یک غلام حلقه به گوش فرمان‌هایش را اجرا کنم. از همان ابتدا هم اخلاقم همین بود. دو سال است که ازدواج کرده‌ام ولی در این مدت همیشه زندگی‌ام مثل جهنم بوده؛ هر بار از هر مهمانی برگشتیم همسرم موضوعی را بهانه کرده و دعوا راه انداخته است. خیلی وقت‌ها حتی دلیلش را هم نمی‌دانم. فقط دعوا می‌کند و غر می‌زند. همسرم می‌خواهد که من مثل یک نوکر هرچه او می‌گوید انجام دهم و جلوی دیگران دستوراتش را اجرا کنم تا بتواند به بقیه بگوید که در خانه و زندگی‌مان او حرف اول و آخر را می‌زند. ولی من این کار را دوست ندارم و دلم نمی‌خواهد خودم را پیش بقیه کوچک کنم تا همسرم آبرویش حفظ شود. بارها این مساله را به او گفته‌ام، ولی فایده‌ای نداشته؛ محیا حاضر نیست کوتاه بیاید. او زندگی‌مان را به هم ریخته است. برای همین من هم دیگر نمی‌خواهم کنار او زندگی کنم. بعد از صحبت‌های این زوج قاضی حکم طلاق را صادر نکرد و از آنها خواست تا بیشتر فکر کنند و اگر تصمیمشان عوض نشد به دادگاه بیایند. او از این زوج خواست در این مدت با یک مشاور خانواده صحبت کنند.



این روزها دادگاه‌های

خانواده میزبان

زوج‌های جوانی است

که با جنجال و اغلب به

صورت توافقی خواستار

طلاق هستند. معمولاً

بیشتر زندگی‌های

مشترک، کورکورانه،

بدون شناخت و

درک درست از زندگی

مشترک و بر اساس

تعبیر غلط از دوست

داشتن تشکیل

می‌شود



## دوربرگردان زندگی

اهدای اعضای بدن بیمار مرگ مغزی  
به ۳ بیمار زندگی بخشید

بخشش



از بین رفته است. درست است که مغز واکنشی ندارد، اما سایر اعضای بدن‌شان سالم و قابل استفاده است و می‌توان برای بیماران دیالیزی، کبدی و... از آنها استفاده کرد. وقتی می‌توان خانواده و کودکی را شاد کرد، چرا باید پیکر بیماران مرگ مغزی را به خاک سپرد تا پوسیده شوند؟ ما هم با علم و آگاهی به این موضوع به اهدای عضو محمدجواد رضایت دادیم. امیدواریم خانواده‌های دارای بیمار مرگ مغزی هم با این‌که می‌دانیم چقدر به بیمارشان وابستگی دارند، اما تصمیم درست را بگیرند و شادی را به خانواده‌های بیماران نیازمند هدیه کنند.»

دکتر ساناز دهقانی، رئیس واحد فراهم‌آوری اعضا و نسوج پیوندی بیمارستان سینا در این باره گفت: خانواده این بیمار با ابتار خود به بیماران دیگر زندگی بخشیدند.

خودمان موضوع را گفتیم. البته ابتدا باید خواهران و برادرانم رضایت می‌دادند، اما مهم‌تر از همه پدر و مادر بودند. وقتی اطرافیان یعنی خواهران و برادران را بتوان متقاعد کرد، راه برای متقاعد کردن پدر و مادر نیز باز می‌شود. آنها پذیرفتند، پدرم هم قبول کرد، اما مادرم کمی مردد بود که وقتی با او صحبت کردیم، او هم پذیرفت. پس از آن، رضایت‌مان را به مسؤولان بیمارستان اعلام کردیم.»

با اعلام رضایت خانواده نجفی، پزشکان بیمارستان موسوی زنجان، محمدجواد را آماده کردند. قرار بود پیکر او با آمبولانس بیمارستان سینای تهران، از زنجان به بیمارستان سینا منتقل شود و روند اهدای عضو صورت گیرد. همین اتفاق هم افتاد و دو کلیه و یک کبد محمدجواد به بیماران نیازمند اهدا شد.

آن‌طور که برادر محمدجواد توضیح می‌دهد، چون به قلب برادرش شوک وارد و احیا شده بود، دیگر برای اهدا قابل استفاده نبود، در غیر این صورت آن را نیز اهدا می‌کردند. او یک توصیه مهم به خانواده‌هایی می‌کند که بیمار مرگ مغزی دارند: «این بیماران فقط با استفاده از دستگاه‌های پزشکی زنده هستند، اما مغز آنها که فرمان عملکردهای بدن را می‌دهد،

این اتفاق نیفتاد و حال برادرم بدتر شد و تشنج کرد. خواهرم که شاهد وضعیت برادرم بود، از اورژانس ۱۱۵ زنجان درخواست کمک کرد. آنها هم آمدند و پس از معاینه و احیا، او را سوار آمبولانس کردند و به بیمارستان آیت‌الله موسوی زنجان رساندند.»

محمدجواد در بیمارستان بستری شد، اما وضعیت جسمی و علائم حیاتی او حامل خبرهای خوشی برای خانواده‌اش نبود. سه روز از بستری شدن محمدجواد در بیمارستان گذشته بود، اما هیچ تغییری در وضعیت علائم حیاتی او ایجاد نشده بود. این شرایط برای پزشکان فقط یک معنی داشت: آن‌هم این‌که بیمارشان مرگ مغزی شده است و دیگر راه بازگشت ندارد. این نتیجه‌ای بود که البته سه روز پیش به آن رسیده بودند: «یک روز از بیمارستان با ما تماس گرفتند و گفتند به بیمارستان بیایید تا در مورد موضوعی صحبت کنیم. همه ما تقریباً می‌دانستیم دعوت ما به بیمارستان چه معنایی می‌دهد. بعد از ظهر که به بیمارستان رفتیم، پزشکان به ما گفتند سه پزشک معتمد، مرگ مغزی محمدجواد را تایید کرده‌اند و او تنها با دستگاه زنده است. قبل از این‌که آنها بحث اهدای عضو را مطرح کنند، ما

محمدجواد فقط ۳۴ سال داشت. برای رخت بربستن از این دنیا هنوز خیلی جوان بود. آرزوهای زیادی داشت. هنوز داشت بزرگ شدن دخترک هفت ساله‌اش را به چشم می‌دید، به آینده او فکر می‌کرد که قرار است چه کاره شود و باید چه کارهایی برای خوشبخت شدنش انجام دهد. روزی را تصور می‌کرد که قرار بود دخترکش لباس سپید عروس بپوشد و به خانه بخت برود، اما اجل به محمدجواد مهلت نداد، با این‌که به آرزوهایش نرسید، اما به جایش، بیماران زیادی، توسط اعضای اهدایی بدن او از مرگ نجات پیدا کردند. روز حادثه، محمدجواد در خانه خواهرش بود. شام را که خوردند، ناگهان حال او بد شد. خواهر که متوجه وضعیت بحرانی برادرش شده بود، با اورژانس ۱۱۵ زنجان تماس گرفت. محمدحسین نجفی، برادر محمدجواد از شب حادثه می‌گوید: «برادرم یک بیماری زمینه‌ای داشت و به همین دلیل از قرص اعصاب استفاده می‌کرد. آن روز مشکلیش بدتر شده بود و برای همین، علاوه بر مصرف همیشگی دوز داروها که پزشک برایش تجویز کرده بود، دو قرص اضافه‌تر مصرف کرد تا شاید کمی حالش بهتر شود. بعد از شام، اما متأسفانه